

The Bottom Line: 4 Business Idioms You'll Hear at Work

English learning resource · FA

Key words & expressions · English + Persian

8 learning entries

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

1 to touch base

کوتاه هماهنگ شدن · تماس کوتاهی گرفتن

DEF

To make brief contact with someone in order to exchange information or give a quick update.

Common in workplace English and usually informal or neutral. It suggests a short check-in rather than a long formal meeting. Use "with" before a person and "about" or "on" before a topic.

FA

برای تبادل اطلاعات یا ارائه یک گزارش کوتاه، مختصر با کسی تماس گرفتن.

این عبارت در محیط کار رایج و معمولاً غیررسمی یا خنثی است. منظور یک هماهنگی کوتاه است، نه جلسه‌ای رسمی و طولانی.

Let's touch base on Friday before we send the proposal.

بیایید جمعه پیش از ارسال پیشنهاد، کوتاه با هم هماهنگ شویم.

I'll touch base with the supplier this afternoon.

امروز بعدازظهر با تأمین‌کننده تماس کوتاهی می‌گیرم.

2 the bottom line

حرف اصلی · نتیجه نهایی · نتیجه مالی

DEF

The essential fact or final conclusion.

A company's final financial result, especially its profit or loss.

The context determines whether the expression means the key conclusion or a financial result. "The bottom line is that..." is a natural way to introduce a direct conclusion.

FA

مهم‌ترین واقعیت یا نتیجه‌گیری؛ در کسب‌وکار، نتیجه مالی نهایی یک شرکت، یعنی سود یا زیان.

یافت جمله مشخص می‌کند منظور نتیجه‌گیری اصلی است یا نتیجه مالی. ساختار «The bottom line is that...» راهی طبیعی برای بیان مستقیم نتیجه است.

The bottom line is that we cannot finish by Monday.

حرف آخر این است که نمی‌توانیم تا دوشنبه کار را تمام کنیم.

Better service helped improve the company's bottom line.

خدمات بهتر به بهبود نتیجه مالی شرکت کمک کرد.

3 to raise the bar

سطح استاندارد را بالا بردن · سطح انتظار را بالاتر بردن

DEF

To establish a higher standard of quality, performance or achievement.

This metaphor comes from sports. Raising the bar makes success more demanding and can encourage other people to improve.

The opposite is "to lower the bar".

FA

تعیین استاندارد بالاتر برای کیفیت، عملکرد یا موفقیت.

این استعاره از ورزش آمده است. بالا بردن سطح، موفقیت را دشوارتر می‌کند و می‌تواند دیگران را به پیشرفت تشویق کند. متضاد آن «to lower the bar» است.

The new design has raised the bar for the whole industry.

طراحی جدید سطح استاندارد را برای کل صنعت بالاتر برده است.

Her presentation raised the bar for the rest of the team.

ارائه او سطح انتظار را برای بقیه تیم بالاتر برد.



4

to go the extra mile

بیش از حد معمول تلاش کردن · فراتر از انتظار عمل کردن

DEF

To make more effort than is normally required or expected.

Usually positive and associated with care and commitment. It describes exceptional extra effort, not a healthy obligation to accept impossible demands every day.

FA

بیشتر از میزان معمول لازم یا مورد انتظار تلاش کردن.

این عبارت معمولاً مثبت و نشان‌دهنده توجه و تعهد است. منظور تلاشی اضافه و استثنایی است، نه وظیفه‌ای دائمی برای پذیرفتن خواسته‌های غیرممکن.

The hotel employee went the extra mile to recover the guest's passport.

کارمند هتل برای پیدا کردن گذرنامه مهمان بیش از حد معمول تلاش کرد.

She went the extra mile to help her colleague meet the deadline.

او برای کمک به همکارش در رعایت مهلت، فراتر از انتظار عمل کرد.

5

to exchange information

تبادل اطلاعات کردن · اطلاعات را با یکدیگر در میان گذاشتن

DEF

To give information to another person and receive information from them in return.

Exchange is reciprocal: both sides contribute. In professional contexts, it often refers to sharing updates, details or ideas rather than transferring a physical object.

FA

دادن اطلاعات به فردی دیگر و در مقابل دریافت اطلاعات از او.

دوطرفه است؛ هر دو طرف مشارکت می‌کنند. در محیط حرفه‌ای معمولاً به اشتراک‌گذاری گزارش‌ها، جزئیات یا ایده‌ها اشاره دارد.

We met briefly to exchange information about the project.

برای تبادل اطلاعات درباره پروژه، جلسه‌ای کوتاه داشتیم.

The two departments exchange information every Friday.

این دو بخش هر جمعه اطلاعات را با هم تبادل می‌کنند.

6

to meet a deadline

مهلت را رعایت کردن · کار را تا موعد مقرر تمام کردن

DEF

To complete work by or before the time or date when it is due.

In English, you meet a deadline when you finish on time; you miss a deadline when you finish late. "Reach a deadline" does not normally express successful completion.

FA

تکمیل کار تا زمان یا تاریخی که برای آن تعیین شده است.

تمام کردن به‌موقع از *meet a deadline* و برای دیرکردن از *miss a deadline* استفاده می‌شود. «*Reach a deadline*» معمولاً معنای تکمیل موفق کار را نمی‌دهد. در انگلیسی برای

The team worked together to meet the Friday deadline.

تیم با همکاری هم کار کرد تا مهلت جمعه را رعایت کند.

Can we meet the deadline without reducing the quality?

آیا می‌توانیم بدون کاهش کیفیت، مهلت را رعایت کنیم؟



7

to improve the bottom line

نتیجه مالی را بهبود دادن · سودآوری را افزایش دادن

DEF

To increase a company's profit or strengthen its overall financial result.

Here, bottom line has its specifically financial meaning. An action may improve the bottom line by increasing revenue, reducing costs or creating longer-term value.

FA

افزایش سود شرکت یا تقویت نتیجه مالی کلی آن.

در اینجا bottom line معنای مشخص مالی دارد. می‌توان با افزایش درآمد، کاهش هزینه یا ایجاد ارزش بلندمدت آن را بهبود داد.

Better customer service can improve the bottom line.

خدمات بهتر به مشتری می‌تواند نتیجه مالی را بهبود دهد.

The company reduced waste to improve its bottom line.

شرکت برای افزایش سودآوری، ضایعات را کاهش داد.

8

a permanent expectation

انتظار دائمی · توقع همیشگی

DEF

Something that people continually assume or require, rather than an occasional request.

In the episode, this phrase marks the boundary between choosing to make exceptional extra effort and being expected to overwork as a normal condition.

FA

چیزی که به‌جای یک درخواست گاه‌به‌گاه، به‌طور مداوم فرض یا مطالبه می‌شود.

در اپیزود، این عبارت مرز میان انتخاب تلاشی استثنایی و تبدیل اضافه‌کاری به یک انتظار عادی را نشان می‌دهد.

Extra effort should not become a permanent expectation.

تلاش اضافه نباید به یک انتظار دائمی تبدیل شود.

Working late began as an exception but soon became a permanent expectation.

دیر کار کردن ابتدا یک استثنا بود، اما خیلی زود به توقعی همیشگی تبدیل شد.

